

یوهان ولفگانگ گوته

J. Wolfgang Goethe

دیوان شرقی

West - Östlicher Diwan

با مقدمه و شرح و حواشی

و تطبیق اشعار گوته با منابع فارسی آنها

(چاپ اول در سال ۱۳۲۷)

«حافظ، حدیث سحر فریب خوشت رسید،
تا حد چین و شام و باقصای روم و ری»

حافظ

«ای حافظ، سخن تو همچون ابدیت بزرگ است، زیرا آنرا آغاز وانجامی نیست. کلام تو چون گنبد آسمان تنها بخود وابسته است، لاجرم میان نیمه غزلت با مطلع و مقطع آن فرقی نمیتوان گذاشت، چه همه آن آیت جمال و کمال است. اگر روزی دنیا برآید، ای حافظ آسمانی، آرزو دارم که تنها با تو و درکنار تو باشم. همراه تو باده نوشم و چون تو عشق ورزم، زیرا این افتخار زندگی من و مایه حیات من است.»

گفته

«حافظا! میخانه‌ای از حکمت بنا کردی که از بزرگترین کاخ جهان بزرگتر است، و باده‌ای از لطف سخن در آن فراهم آوردی که از طاقت نوشیدن دنیائی بیشتر است. ولی میهمان این میخانه تو جز سیمرغ داستانی که میتواند بود؟ در افسانه‌های کهن آمده که موشی کوچک کوهی گران براد. مگر نه این همان اعجاز تست که از طبع بشری فانی اثری چنین جاودانی پدید آوردی و یکشبه ره صد ساله رفتی؟ تو خود هیچ نیستی و همه چیز هستی، زیرا در عین درویشی از جهانی بزرگتری. سمندروار جاودانه در آتش کمال خویش میسوزی و هر بار کاملتر از این آتش بدرمیآئی. تو هم میخانه مائی و هم باده ما. هم سیمرغ مائی و هم کوه گران ما. بلندی هر قلعه نشانی از عظمت تو و عمق هر گرداب آیتی از کمال تست. سخن تو خود شراب مستی بخش خردمندان جهان است. حافظ، دیگر شراب انگور میخواهی چکنی؟»

نیچه

مقدمه مترجم

جشن دویستمین سال تولد گوته که امسال تقریباً در همه کشورهای جهان برگزار شد، باردیگر دنیا را بیاد یکی از مردان بزرگ گذشته افکند. اگر تمام دنیا این جشن را برپا کرد و در هر کشور بزرگترین مردان ادب و هنر و علم و سیاست در آن شرکت جستند، برای این بود که هنرمندان و دانشمندان بزرگ متعلق به همه عالم بشریبتند، زیرا برای بشریت و فرهنگ و هنر آن کار میکنند و گذشت زمان که ملک اسکندر و دارا و جلال سزار و ناپلئون و قدرت نادر و بیسمارک را به آسانی از میان میبرد و از آنها چیزی نمیگذارد، آثار این بزرگان واقعی را محو نمیتواند کرد. دوران قدرت محمود غزنوی سپری میشود ولی جلال و عظمت فردوسی باقی میماند. تیمور با سپاه فراوان و آزمندی فراوانترش از خاطره ها فراموش میشود اما حافظ شیراز همچنان زنده است و زمان و مکانی را که تیمور در آرزوی حکمفرمائی بر آن بود در اختیار دارد، زیرا گذشت قرون و بعد کشورها و قاره ها را در بقای نام و خاطره او اثری نیست.

گوته نیز که چون حافظ از بزرگترین مردان تاریخ جهان است،

در زمره آن سازندگان واقعی کاخ تمدن و فرهنگ بشری است که تا فرهنگ و تمدن در جهان باقی است، عالم بشریت نام آنرا فراموش نمیتواند کرد. در دوره اوبسیار کسان بودند که هر يك روزی چند آقائی اروپا یعنی آقائی جهان داشتند، ولی ناپائون و تسارومترونیخ و ولینگتن و بلوخرهمه رفتند و او ماند، و اکنون که صفحات تاریخ ورق میخورد، خوب معلوم میشود که جهانگیران واقعی آن عصر گوته و بتهوفن و بیرون و امثال ایشان بوده‌اند، نه آنانکه از محصول کارشان بجزیادی در تاریخ باقی نمانده است.

در مراسم دویستمین سال تولد گوته، بزرگان جهان بار دیگر این فرزند بزرگ بشریت را بشایستگی ستودند، و بالاترین وصفی که درباره او کردند تکرار جمله معروف ناپائون بود که او يك «انسان واقعی» است. لازم نیست در اینجا من شرح مقام گوته را در تاریخ ادب و فرهنگ جهان بدهم. همه میدانند که نئادان ادب جهان او را یکی از «ارکان چهار گانه ادب دنیا» نام داده‌اند و این جمله نیز درباره او بکرات گفته شده که: «از زمان یونانیان تاکنون عالم بشریت بهیچکس باندازه گوته مدیون نیست.» شماره کتابخانه‌یکه در وصف این مرد نوشته شده هم اکنون از دوهزار جلد تجاوز میکند، و این توفیقی است که شاید نصیب دوسه نویسنده جهان بیشتر نشده باشد. گوته نه فقط استاد مسلم ادب و شعر و زبان آلمانی است، بحدی که برای مقام «فاوست» او تقدسی مانند انجیل قائل میشوند، بلکه یکی از استادان مسلم ادب و شعر و حکمت جهان است.

حق هم اینست که این مرد «جهانی» باشد، زیرا خود در همه عمر بشرماند و «بشری» فکر کرد و برای بشر چیز نوشت، و در آن روزگار که تازه دوره تعصبات ملی فرارسیده بود و عصر «ناسیونالیسم» آغاز میشد، وی با نبوغ خود این دوره را پشت سر گذاشت و منادی حکومت جهانی و حکمت جهانی و ادب جهانی شد، شاید سرواقعی عظمت او همین باشد که وی یکی از پیشروان آن جهادی بود که سالهاست عالم بشریت برای ایجاد يك جامعه بزرگ جهانی، بر اساس آزادی و همکاری مشترك معنوی و مادی آغاز کرده است، و شاید همین حقیقت نیز رمز تجلیل فوق العاده‌ای باشد که امسال تمام جهان از این مرد بزرگ کرد.

ولی اگر گوته برای تمام جهانیان يك «بشر» و یکی از سازندگان عالیتدر کاخ فرهنگ و هنر و ادب جهانی است، برای ملت ایران اختصاصاً این مرد دوستی بزرگ است، زیرا قلم و ذوق و هنر بدیع وی بود که اروپا و دنیائی را شیفته ادب ایران مخصوصاً حافظ آسمانی ما کرد، تا آنجا که يك نویسنده بزرگ آلمانی گفت: «در هیچ دوره از تاریخ جهان، هیچ شاعری را نمیتوان یافت که نسبت بشاعر کشوری دیگر نظیر تجلیلی را که گوته از حافظ ایران کرده بجای آورده باشد.»

«دیوان شرقی» گوته که یکی از عالیتترین آثار شعر و حکمت گوته و

یکی از بزرگترین آثار ادب آلمان و اروپا است واقعاً بیش از آنکه مال آلمان و اروپا باشد مال ایران است، چه اگر حافظ شیراز نبود و گوته با خواندن دیوان او آن شوق و شیفتگی فراوان را نسبت به لسان‌الغیب ما پیدا نمی‌کرد، اگر حافظ رفیق گوته در سفر بعالم شوق و صفا نمیشد، اگر گوته در آن دوره از عمر خود که مشتاقانه در جستجوی دنیائی غیر از «دنیای مبتذل و تصنعی» دوره خود بود با دیوان اشعار آسمانی ما آشنا نمیشد و در خنوت بروی خود نمی‌بست تا فقط با حافظ شیراز بنشیند و جرعه نوش جام حکمت او گردد، مسلماً «دیوان شرقی» نیز بوجود نیامد؛ بحقیقت دیوان شرقی گوته، یعنی بزرگترین ارمغان ادبی اروپا بکشور حافظ، انعکاسی است از روح و فکر حافظ. گوته در این اثر جاودانی خود این حقیقت را چنان خوب نشان داده، که بقول شیخ شیراز باید گفت:

«دوران با خبر در حضورند و تزدنیکان بی‌بصر دور...»

در «دیوان شرقی» گوته خوب میتوان دید که این مرد که دنیا اورا یکی از ارکان ادب جهان میدانند و یک نویسنده معروف آلمانی، امیل لودویگ، مقام اورا بقدری بالا می‌شمارد که میگوید: «گوته بنتهایی مظهر تمام تاریخ بشر و آئینه تمام نمای سیر تکاملی آن است» چگونه خود باشوق تمام سرارادت در آستان حافظ شیراز نهاده، و گفته است: «ای حافظ، آرزوی من آنست که تنها مریدی از مریدان تو باشم!» این نکته نیز شایان تذکر است که در تمام دوران زندگانی گوته، هیچ مورد دیگر نمیتوان یافت که وی نسبت بکس دیگری از بزرگان عصر یا مردان نامی سیاست و ادب و هنر و علم گذشته، چنین خضوع و خشوعی از خود نشان داده باشد.

شاید علت واقعی این ارادت گوته را به خواجه شیراز، تجانس روحی فوق‌العاده‌ای باید دانست که بین این دو وجود داشت. گوته که از لحاظ مقام ادبی حافظ کشور خویش بود، روحاً نیز حافظ عصر خود بود، همه عمر مثل او فکر کرد و با نظر او بنیک و بدجهان نگریست و چون او از ورای ظاهر بمعنی و حقیقت نظر افکند. مثل حافظ نیز همه عمر عاشق بود و بقول خود «جمال خدا را در چهره زیبا رخان ستود». حتی هنگام پیری، چون حافظ دل بدام عشق نکور وئی بست که خود اورا زلیخا نام داد و وقتی که «بالابلند سرو قد او» قصه زهد در آزش را کوتاه کرد، مثل حافظ گفت:

دیدم دلا که آخر پیری وزهد و علم

با من چه کرد دیده معشوق باز من؟

وقتی هم که دلش از رنج روزگار آزرده و آزرده‌پراز خونریزی و کینه توزی و دشمنی آغاز قرن نوزدهم سیر شد، در دیوان خود ترجمه این شعر حافظ را آورد که:

آرزو میکنم از توجه پنهان دارم

شیشه باده و کنجی و رخ زیبائی!

شاید واقعاً جای تعجب باشد که تاکنون «دیوان شرقی» گوته که

اروپا و دنیائی را با حافظ ایران و ادب این کشور آشنا کرد، و بسیاری از شعرا و نویسندگان و هنرمندان را واداشت تا بسراغ حافظ شیراز روند و برای آفرینش آثار درخشان ذوق و هنر خود از او الهام گیرند، بزبانی که حتماً باید ترجمه شده باشد انتشار نیافته است، در صورتیکه تقریباً زبان زنده‌ای را در جهان نمیتوان یافت که دیوان شرقی جزء مجموعه آثار گوته بدان ترجمه نشده باشد. حتی گاه چندین ترجمه مختلف بیک زبان از این اثر منتشر شده، چنانکه در زبان فرانسه طبق صورتی که خود من دارم این کتاب یازده بار از طرف اشخاص جداگانه ترجمه شده است.

ولی اگر «دیوان شرقی» تاکنون بفارسی ترجمه نشده، غالباً ذکر آن در روزنامه‌ها و مجلات و کتب ادبی و غیره رفته است. چنانکه آشنائی خود من با این کتاب از وقتی شروع شد که چهارده یا پانزده سال پیش داستانی در این باره در یکی از نشریه‌های هفتگی خواندم، و از همانوقت تصور ارادت گوته بحافظ و وجود دیوانی «شرقی» از یک شاعر بزرگ غربی بتدبری برای من رؤیا انگیز و دلپذیر بود که همیشه آرزو داشتم این کتاب روزی بزبان فارسی درآید و دردسترس ملتی که حتماً بدان علاقمند است قرار گیرد؛ البته آنروز بهیچوجه تصور نمیکردم روزی از تنگی قافیه، قرعه فال بنام خود من زده شود.

کتابی که اکنون بنام «دیوان شرقی» تقدیم شما میشود، در حقیقت فقط منتخباتی است از دیوان شرقی گوته، زیرا تمام متن دیوان و قسمت مفصل «اطلاعات مربوط بدیوان شرقی و غربی» که ضمیمه آنست آنقدر مفصل است که انتشار آن مجموعه‌ای چندین برابر مجموعه کنونی پدید خواهد آورد، و شاید این وظیفه وزارت فرهنگ ما باشد که در ترجمه انتشار کامل این اثر که واقعاً افتخار ادب ایران است اقدام کند.

در ترجمه قطعات «دیوان» من کوشیده‌ام ضمن نقل قطعات اصلی، تا آنجا که ممکن است منابع شرقی هر قطعه و فکر از گوته را نیز بیابم و در حواشی بیاورم. هر چند اینکار مستلزم رنج و جستجوی بسیار بوده، ولی امیدوارم نتیجه آن مورد پسند خوانندگان ادب پرور «دیوان شرقی» قرار گیرد.

آرزوی من آن است که نشر این کتاب هموطنان حافظ شیراز را با یک دوست بزرگ ایران که بیغرضانه هنردوق آسمانی خود را در راه تجلیل این آب و خاک بکاربرد آشنا کند و در عین حال حقایقی را بگوش آنان رساند که غالباً فقط از زبان خواجه شیراز شنیده‌اند، زیرا بقول حافظ:

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت ؟
در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

دوم آذرماه ۱۳۲۸
شجاع‌الدین شفا

تاریخچه مختصر زندگانی گوته و آثار او

- ۲۸ اوت ۱۷۴۹ - تولد
۱۷۶۵ - نخستین آثار ادبی: «هوس عاشق» و «شرکای جرم» .
۱۷۶۸ - «ترانه‌های جدید» .
۱۷۷۱ - «گوتس برلیخینگن» .
۱۷۷۲ تا ۱۷۷۵ - «ورتر» . «کلاویگو» . «پرومته» . طرح
«محمد» . آغاز «فاوست» .
۱۷۷۵ - عشق و ناهزدی گوته . نخستین سفر به سویس و ایبار .
«کلاودین» . «اشتلا» .
۱۷۷۶ - رایزنی سفارت . «برادر و خواهر» .
۱۷۷۷ - «مأموریت تاتری ویلهلم مایستر» .
۱۷۷۸ - ترانه «به ماه» . «ماهگیر» .
۱۷۷۹ - شروع «ایفینگنی» . «ترانه ارواح در روی آبها» .
۱۷۸۰ تا ۱۷۸۶ - مشاور مخصوص پرنس ودومین شخص و ایبار .
«نامه‌های سویس» . «پرندگان» . آغاز «تاس» .

کلماتی که بین گیومه گذاشته شده ، عناوین کتابهای گوته است . آثار درجه
اول با حروف درشت نوشته شده .

- ۱۷۸۱ - «الپنور». مطالعات علمی در تشریح و استخوان بندی بدن.
- ۱۷۸۲ - مطالعات زمین شناسی. ریاست اطاق اقتصاد. عنوان نجات.
- ۱۷۸۳ - «ایلمناو». «گیفلمن».
- ۱۷۸۴ - کشف استخوان تازه‌ای در فک انسان. «رازها».
- ۱۷۸۵ - مطالعات علمی در گیاه‌شناسی، معدن‌شناسی، استخوان‌شناسی.
- ۱۷۸۶ - سفر بایتالیا. «ایفیگنی» در رم.
- ۱۷۸۷ - ناپل و سیسیل. «ناوزیکاآ». «آگمونت».
- ۱۷۸۸ - بازگشت از ایتالیا. «نغمه های رومی».
- ۱۷۸۹ - پایان «تاس».
- ۱۷۹۰ - وزیر فرهنگ و ایماز. «سیر تحول نباتات». قسمت‌هایی از «فاوست». «اشعار و نیز»
- ۱۷۹۱ - ریاست تأثر سلطنتی (تا سال ۱۸۱۷).
- ۱۷۹۲ - جنگ فرانسه و آلمان. والمی.
- ۱۷۹۳ - «همشهری ژنرال». «یاغیان» «تبعیدشدگان». «راینکه».
- مطالعات علمی درباره نور.
- ۱۷۹۴ - آغاز دوستی یازده ساله با شیلر. «ساعتها».
- ۱۷۹۵ - «ویلهم مایستر».
- ۱۷۹۶ - «هرمان و دوروته».
- ۱۷۹۷ - «ترانه‌ها». «اوفرورین». «آمینتاس».
- ۱۷۹۸ - تئوری مربوط به رنگها. «آکیلااد». «پروفیله».
- ۱۸۰۰ - «هلن».
- ۱۸۰۱ - «فاوست».
- ۱۸۰۲ - «دختر حرامزاده».
- ۱۸۰۴ - تجدید نظر در «گوتس برلیخینگن». «وینکلمان».
- ۱۸۰۶ - کارلسباد. مطالعات زمین شناسی. تکمیل تئوری رنگها. تصرف و ایماز بدست ناپلئون. گوته در خطر مرگ. ازدواج.
- ۱۸۰۷ - «پاندور». تکمیل «سفرهای ویلهلم مایستر». نخستین چاپ کامل این کتاب.
- ۱۸۰۸ - انتشار «تئوری رنگها» دوم اکتبر: ملاقات تاریخی ناپلئون و گوته.
- ۱۸۱۰ - «سالهای سفر».
- ۱۸۱۱ - «حقیقت و مجاز».
- ۱۸۱۲ - کارلسباد. ملاقات با بنهوفن.
- ۱۸۱۴ - شروع «دیوان غربی و شرقی». «اپی‌منید». سفر به راین. آشنائی با زلیخا.
- ۱۸۱۷ - «مطالعات کلی در علوم طبیعی». «مطالعات در مرفولژی».
- ۱۸۱۹ - انتشار «دیوان».

- ۱۸۲۰ - مطالعات علمی درباره ابرها .
- ۱۸۲۳ - «به لرد بیرون» . «سه فصل هوس» .
- ۱۸۲۵ - «فاوست» قسمت دوم .
- ۱۸۲۶ - آغاز انتشار مجموعه کامل آثار گوته در ۴۰ جلد .
- «سالهای سفر» . ماجرای جیمجه شیلر .
- ۱۸۲۷ - «فاوست» کامل .
- ۱۸۲۸ - «فاوست» با تجدید نظر . «سالهای سفر» . «نامه‌های شیلر و گوته» .
- ۱۸۲۹ - «فاوست» . مجسمه نیمتنه گوته توسط داوید .
- ۱۸۳۰ - مرگ فرزند گوته در رم . «حقیقت و مجاز» قسمت چهارم .
- ۱۸۳۱ - بیماری گوته . پایان «فاوست» .
- ۲۲ مارس ۱۸۳۲ - مرگ گوته .

نظری به «دیوان شرقی»

ادب شرق در اروپای جدید

برای اینکه معلوم شود چه عواملی گوته را با آشنائی با ادبیات ایران واداشت و در پی این آشنائی «دیوان» معروف غربی و شرقی را بوجود آورد، بهتر است نخست این نکته روشن شود که اصولاً چگونه از پای جدید با ادب شرق آشنا شد.

از اواسط قرن هجدهم بود که این نهضت آشنائی با افکار و عقاید و ادب و فلسفه شرق در اروپای غربی آغاز شد. پیشقدمان این نهضت فلاسفه و متفکرینی بودند که از تمدن غرب خسته شده، بشراروپائی قرن خود را بشری «مصنوعی» میدانستند که بقول روسو «بر اثر دوران ممتد تمدن ساختگی روحاً عوض شده و آن هم آهنگی باطنی را که بشر در اصل خلقت خود داشته از دست داده است».

این حس عصیان در فرانسه و آلمان و انگلستان تقریباً در یکموقع بروز کرد، منتها در دو کشور آلمان و فرانسه که در آن هنگام مهد بزرگترین متفکرین و فلاسفه اروپا بودند، بدو صورت مختلف تجلی کرد: فرانسویان

در جستجوی «زندگانی غیراروپائی» بیشتر با فریقا و آمریکای وحشی پرداختند و آلمانها بیشتر با آسیا توجه کردند.

بر اثر این توجه سفر نامه‌های سیاحان بزرگ اروپائی که با آسیا و کشورهای دور دست سفر کرده بودند مورد علاقه استقبال فراوان قرار گرفت و مردم کوشیدند تا از روی یادداشتهای مارکوپولو، پیترو دل‌اواله، اولتاریوس، شاردن و غیره شرق افسانه‌ای و مرموز را بهتر بشناسند. ترجمه کتاب «هزار و یکشب» که در سال ۱۷۰۸ در فرانسه بچاپ رسیده بود در این هنگام چندین بار تجدید چاپ شد و بر همین زمینه آشنائی تدریجاً داستانهای کوچک و رمانها و نمایشنامه‌ها و اشعار و کتابهای مختلف درباره شرق انتشار یافت که «نامه‌های ایرانی» منتسکیو و «صادق» ولتر در فرانسه و «عبدالله» و «المنصور» تیک در آلمان از معروفترین آنهاست.

بدین ترتیب اندک اندک نه فقط «شرق» يك منبع الهام نویسندگان و متفکرین غرب شد، بلکه دامنه این نهضت بجائی رسید که نخستین پیشوایان مکتب رمانتیسم که آنروزها تازه بکار پرداخته بودند شرق را تنها منبع شایسته ادب رمانتیک شمردند. «فردریک اشگل» (Schlegel) آلمانی در سال ۱۸۰۰ در «اروپای» خود ترجمه چندین قطعه از شاهنامه فردوسی را انتشار داد و در مقدمه آنها نوشت که: «برای آنکه سرچشمه واقعی رمانتیسم را بیابیم و از آن سیراب شویم باید بمشرق زمین سفر کنیم». نوالیس (Novalis) شاعر و متفکر معروف آلمانی در قطعه «سرود شب» خود در همین زمینه اظهار داشت: «خرد و دوران‌دیشی حکیمانه را تنها در شرق میتوان یافت». در همین هنگام بود که شلینگ (Schelling) شاعر و فیلسوف آلمانی نیز این عقیده را که هیاهوی بسیار پدید آورد ابراز کرد: «مسیحیت تنها یکی از شعب کوچک فلسفه وسیع و عالی شرق است که پیش از آن مذاهب بسیار بزرگ و گاه عالیتری بصورت آئین‌های هندو و ایرانی بوجود آورده بود». تیک (Tieck) که فوقاً از اثر معروفش «المنصور» ذکر بی‌امان آمد، در همین مورد یکبار گفته بود: «رمانتیسم باید وطن ایدآل و سرچشمه زنده الهام خود را در مشرق زمین جستجو کند، زیرا فقط در آنجا میتوان آن صفای طبیعی و جامعه بشری بی‌آلایش و مذهب واقعی را که رمانتیسم مشتاقانه در پی آنست یافت».

شلگل که چنانکه گفته شد قسمتهائی از شاهنامه را برای نخستین بار بزبان آلمانی ترجمه کرده بود چندین سال در پاریس با یکی از دانشمندان زبان و ادبیات هندی و ایرانی کار کرد و زبانهای سانسکریت و پهلوی را فراگرفت و در سال ۱۸۰۸ کتاب بزرگی از نتیجه مطالعات چندین ساله خود درباره زبان و حکمت شرق انتشار داد که پایه کلیه تحقیقات علمی مربوط بشرق در آلمان آنروز شد. درست در همین موقع بود که مستشرق و دانشمند معروف فرانسوی «سیلوستر دوساسی Silvestre de Sacy» که گوته دیوان خود را بدو هدیه کرده است فن «شرق شناسی» را در فرانسه بنیاد نهاد و مطالعات او یکی از منابع اساسی این علم شد که بخصوص گوته از آن فایده

بسیار برد. در انگلستان ساوثی و بایرن و بسیاری دیگر بتفصیل از شرق سخن گفتند و مخصوصاً بایرن چنان از «غرب متمدن مبتدل و احمق» ابراز تنفر کرد که زادوبوم خویش را ترك گفت و روبعثمانی و یونان برد و در همانجا نیز چشم از زندگانی فرو بست.

نخستین تحقیقات علمی در باره وحدت نژادی اروپائیان آریائی با ملل ایران و هند وجدائی این خانواده از نژادهای سامی از همین زمان آغاز شد، که بحث آن از موضوع سخن ما خارج است.

گفته و شرق

در جریان چنین نهضت و تحول فکری بود که گفته با شرق و افکار و عتاید و مخصوصاً فلسفه و ادب آن آشنا شد.

نخستین آشنائی گفته با مشرق زمین از راه تورات و قرآن صورت گرفت. تورات طبعاً جزء کتابهای درسی گفته بود که وی در خانه و مدرسه آنرا شناخت. «قرآن» را نیز گفته از روی ترجمه‌ای از آن خواند که مگرلین (Megerlin) در فرانکفورت بزبان آلمانی انتشار داده بود بسیاری از قطعات «دیوان» از قبیل «اصحاب کهف» و «حوری و شاعر» و «خدای ابراهیم و محمد» و غیره بر اساس همان اطلاعاتی سروده شده که گفته از خواندن قرآن بدست آورده است. بعدها گفته طرح درامی بنام «محمد» نیز ریخت که در ملاقات معروف خود با ناپلئون در سال ۱۸۰۸ بتفصیل از آن گفتگو کرد، و ناپلئون که در این ملاقات پیمبر اسلام را بزرگی ستوده بود از تراژدی محمد و لتر که بقول او این «فاتح بزرگ» را با ستمها گرفته بود جداً بدگفت.

مرحله بعدی آشنائی گفته با شرق مطالعه ترجمه آلمانی سفرنامه «دایر» (Dapper) پزشک هلندی بود که در قرن هفدهم به هندوستان سفر کرده بود و از روی این کتاب بود که گفته با آئین‌های باستانی هندو آشنا شد و در میان افسانه‌های بیشمار از ارباب انواع این سرزمین داستان «هنومان» بوزینه اساطیری و تناسخ و یسنورا بصورت راما که منجر بتصرف سیلان توسط راما بکمک هنومان گردید و راما را در عشق سینای زیبا کامیاب کرد سخت پسندید، چنانکه از این افسانه هندی درامی بساخت. ولی اندکی بعد وی دست از اساطیر هندی‌بشت، زیرا بقول خودش (در کتاب حقیقت و مجاز) «این صورتهای غول پیکر و غیرعادی و ناموزون نمیتوانستند عطش شاعرانه او را که همه جا در طلب تناسب و هم‌آهنگی و جمال بود فرو نشانند».

از ادبیات هندو گفته روسوی ادبیات غرب کرد، و براهنمائی «هردر» Herder یکی از طرفداران برجسته ادب و فلسفه شرق (که بسیاری از آثار ادبی مشرق زمین را به آلمانی ترجمه کرد و مجمعی در «وایمار» برای ترویج مسلک شرق شناسی خود فراهم آورد) با آثار ادبی بزرگ زمان جاهلیت عرب «المعلات» آشنا شد. اندکی بعد ترجمه انگلیسی این اشعار که در سال

۱۷۸۳ درلندن منتشر شده بود بدست او رسید و گوته درصدد برآمد که بنوبه خویش آنها را بشعر آلمانی درآورد. حتی قسمتی از این کار را انجام داد، ولی بعداً از اتمام آن انصراف یافت و نسخه خطی وی فقط چند سال پیش در کاغذهای گوته بدست آمد. گوته در «شرح و حواشی» دیوان بتفصیل از «معلقات» نام برده و ترجمه قسمتی مختصر از آنها را نیز بعنوان نمونه آورده است.

آشنائی گوته با ادب ایران از سال ۱۷۹۲ آغاز شد. درین زمان وی ۴۳ سال داشت و در سراسر آلمان و اروپا مشهور بود. نخستین کتابی که او را با ادب ایران آشنا کرد گلستان سعدی بود که توسط «هردر» فوق‌الذکر ترجمه شده و انتشار یافته بود. ولی باید گفت که اثر سعدی در گوته تأثیر عمیق نبخشید و وی آنرا فقط بعنوان نمونه‌ای از ادب و حکمت شرق خواند و پسندید و بعدها در دیوان خویش از بسیاری از قطعات آن الهام گرفت.

در ۱۸۰۸ ترجمه «لیلی و مجنون» جامی توسط هارتمان Hartmann ادیب و شرق‌شناس آلمانی انتشار یافت و سال بعد از آن «هامر» Hammer مترجم معروف اتریشی قطعه‌ای بنام «شیرین» از منابع مختلف ایرانی منجمله «خسروشیرین» نظامی ترجمه و منتشر کرد که گوته هر دو را خواند و ستود، و بعدها در دیوان خود از آنها استفاده برد. همین «هامر» بود که بعدها بترجمه دیوان حافظ پرداخت و آن را در سال ۱۸۱۴ انتشار داد.

در سالهای بعد گوته ارتباط خویش را با مشرق زمین کم و بیش محفوظ داشت، ولی هنوز اثری که تأثیری خاص و استثنائی در وی کند نیافته بود. لاجرم دامنه سفر معنوی خود را در مشرق توسعه داد و از سرزمینهای فلسطین و عربستان و ایران و هندوستان آهنگ چین کرد که برای اروپای آن زمان کشوری بسیار مرموز و افسانه‌ای بود، و گوته راه این «سفر روحانی» را که در آن «بعد منزل» نبود براهنمائی مارکوپولو سیاح ونیزی که در قرون وسطی از اروپا بایران و چین و هندوستان و سیلان و جاوه و ماداگاسکار سفر کرده بود در پیش گرفت. هدف گوته از این سفر خیالی بدنیای شرق و سرزمینهای دور و نزدیک آن این بود که هر قدر ممکنست اروپای مشوش و آشفته عصر خود و انتزاعهای پیایی آنرا فراموش کند و آن اضطراب و نگرانی را که درست مثل دوره ما اندک اندک صورت یکنوع بیماری عمومی بخود گرفته بود حتی المتدور از یاد ببرد. همچنانکه دوست وی «کنبل» طی نامه‌ای بدو نوشته بود که: «من از دست آشفتگی و هرج و مرجی که اکنون در همه جا حکمفرما میبینم پدامن ادبیات هندی پناه برده‌ام که آرامش عمیق و روح جدائی آن از جهان و پریشانیهای آن دلم را آرام میکند»، گوته نیز به «لوئیزاشنیدلر» یکی از خانمهای دوست خود درین زمان چنین نوشت: «شرق در واقع تریاکی است که من در این دوران پر جنجال برای تخدیر روح خویش بکار میبرم» و سالها بعد در «خاطرات» خود در همین باره

چنین اظهار داشت: «میخواستم بهر قیمت هست از دنیای واقع که برایم سخت نامطبوع بود و جسم و روحم را شکنجه میداد بگریزم و بدنیائی افسانه‌ای پناه برم که کمال مطلوب من بود و در آن میتوانستم تا آن حد که یارا دارم از زیبایی و آرامش محیط بهره‌مند شوم و لذت برم».

با همین طرز فکر بود که گوته مجموعه‌ای از کتابهای مربوط به مشرق زمین منجمله اثر معروف «هاید» را دربارهٔ مذهب ایرانیان باستان فراهم آورد و همه را بدقت خواند، و از مطالبی که بدین ترتیب آموخت اطلاعات وسیع مربوط به آئین زرتشتی و کیش ایرانیان کهن بود که گوته سخت بدان دل بسته شد، چنانکه بعدها کتابی از دیوان شرقی خود را بنام «پارسی نامه» و قسمت مهمی از «شرح و حواشی» دیوان را بتجلیل این آئین اختصاص داد، و بطوری که خواهد آمد خود باطناً یکنوع آئین «مهرپرستی» برای خویش برگزید.

گوته و اسلام

در همین زمان گوته ازدوراه غیرمنتظره با شرق و اسلام نزدیک شد. از یکطرف سربازان و ایماز که در «ارتش بزرگ» ناپلئون خدمت میکردند و بدین سمت در جنگ اسپانیا شرکت جسته بودند از این سرزمین نسخه‌ای خطی از چند سورهٔ آخرقرآن برایش ارمغان آوردند که طبعاً یادگار دوران حکومت مسلمین در اسپانیا بود و گوته که با علاقهٔ بسیار این هدیهٔ نفیس را پذیرفته بود مدتی کوشید تا خطوط آنرا تقلید کند و از روی آن با خط عربی آشنا شود، چنانکه هنوز خطوطی که وی از روی این نسخه نوشته در موزهٔ مخصوص او باقی است.

از طرف دیگر، پس از بازگشت ناپلئون از روسیه و سقوط وی که منجر بسرازیر شدن دسته‌های بی‌شمار سپاهیان روسیه باروپا شد، یک دسته از سربازان «باشغر» و ایماز را اشغال کردند. این سربازان که آئین اسلام داشتند از سرزمینهای دور دست آسیای مرکزی جز وحشیگری و جهل و خشونت برای آلمان متمدن ارمغانی نیاوردند، و بدین ترتیب نخستین تماس با دنیای اسلام گوته را سخت بوحشت افکند. با این همه وی از حضور این میهمانان ناخوانده این استفاده را کرد که با رسوم اسلامی از قبیل اذان و نماز جماعت و روزه و غیره آشنا شود. سربازان با شغری کلیسای بزرگ شهر را بصورت مسجد درآوردند تا روزی پنج بار در آن نماز گزارند و وعاظ بر سر منبرش بوعظ پردازند، ولی از هیچگونه ستمگری نیز فرونگذاشتند. برای گوته این سربازان وحشی خشن و خون آشام مظهر لشکریان تیمور شدند که بقول خود او در چند قرن پیش بصورت قهر خدا بایران و سایر کشورهای متمدن عصر خویش هجوم آورده و همه جا را در آتش کین سوخته و ویران کرده بودند. گوته بعدها در «تیمورنامه» خود در کتاب «دیوان» این آیات خشم خدا را که در یادداشتهای خصوصی خویش از آنان بعنوان

مظاهر «استبداد بیحد و حصر و خشونت و جنگ و انهدام» نام میبرد توصیف کرد و در نامه‌ای بیکی از دوستان خود چنین نوشت: «با بدبختی فرانسه اکنون روسیه بصورت کشوری بزرگ درآمده است که از این پس با روح وحشیگری و استبداد و خشونت فطری خود اروپای متمدن و فرهنگ و هنر و مدنیت بشری آنرا پیوسته تهدید خواهد کرد».

باید گفت که میهمانان ناخوانده با شخص گوته با احترام رفتار کردند و حتی او را چند مرتبه در مراسم مذهبی خود اجازه حضور دادند و یکبار نیز رئیسشان بوی تیر و کمانی بیادگار بخشید که گوته درباره آن در دفتر خود چنین نوشت: «خیال دارم وقتی که (انشاءالله) خداوند این میهمانان عزیز را بکشور خودشان بازگرداند این تیر و کمان را بردیوار اطاق خویش نصب کنم».

گوته و حافظ

تا این زمان، یعنی تا سال ۱۸۱۴، «شرق» برای گوته گریزگاهی بمنظور فرار از آشفتگی و هرج و مرج اروپا و ناراحتی روحی همه مردم این سرزمین بیش نبود. گوته و بسیاری از متفکرین و ادبای اروپا مخصوصاً آلمان روبروی مشرق زمین برده بودند تا مگر در عالم خیال کشور خویش و عصر خویش را ترک کنند و بسرزمینی که بوی صفا و آرامش روحانی میدهد قدم گذارند.

در این دوره خستگی روحی و آشفتگی اجتماعی در اروپا بعداعلای خود رسیده بود. مردم همه فرسوده و نگران و افسرده بودند و مثل امروز هیچکس از فردای خویش خبر نداشت. توده‌های اروپائی که انقلاب کبیر فرانسه و جنگهای آن ایشانرا از خواب کهن برانگیخته بود، بطور مبهم احساس میکردند که در آستانه تحول اجتماعی بسیار بزرگی **بسر میبرند**، ولی این احساس برای ایشان چیزی جز آن ناراحتی و اضطراب که لازمه این قبیل دورانهای حدفاصل مراحل مختلف تمدن بشری است همراه نداشت. متفکرین طبعاً از این اضطراب روحی بیش از توده‌ها سهم داشتند و همین روح خستگی و فرسودگی بود که در عالم ادب یکی از عوامل بزرگ پیدایش رمانتیسم و قهرمانان حساس و نومید و افسرده آن گردید.

چنانکه گفته شد تا این هنگام مشرق زمین و ادب و فلسفه آن برای گوته و بسیاری از دیگر متفکرین اروپائی بمنزله «ترباک» یا «گریزگاهی» بیش نبود. گوته که در این زمان در منتهای اشتها خویش بود و گذشته از احراز بزرگترین مقامات سیاسی و اجتماعی از شهرت و افتخاری فراوان در همه اروپا بهره داشت، مشرق زمین و تجلیات هنر و فرهنگ آنرا بیشتر بعنوان «منفی» تلقی میکرد و از آن چیزی بجز وسیله دوری از حقائق مادی نامطبوع دنیای غرب نمیخواست.

ولی دوران این کناره روی و سفر خیالی سطحی و آسان او بدیوار

شرق در سال ۱۸۱۴، در آن حین که گوته و اروپا یکی از آشفته‌ترین سالهای عمر خویش را میگذرانیدند پایان رسید و دوران تازه‌ای برای گوته آغاز شد، زیرا در این سال بود که «گوته» کتابفروشی که ناشر آثار گوته بود برای وی دو جلد کتاب فرستاد که تازه توسط «هامر» از زبان فارسی ترجمه شده و در شهر «وین» در اتریش بچاپ رسیده بود. عنوان کتاب «دیوان غزلیات محمد شمس‌الدین حافظ شاعر ایرانی» بود. *

* ترجمه دیوان حافظ که «هامر» بچاپ رساند، نخستین ترجمه کامل حافظ در اروپا بود، ولی قبل از آن بزبانهای مختلف لاتینی، فرانسه، انگلیسی، آلمانی و غیره، قسمتهای متعدد از دیوان حافظ در کتابها و مجلات یا بصورت جداگانه چاپ شده بود.

«هامر» (J. von Hammer) چندین سال در سفارت اتریش در عثمانی کار میکرد و در آنجا بود که زبان و ادبیات فارسی را به‌خوبی آموخت و به حافظ ارادت یافت. برای آنکه معلوم شود غیر از کتاب وی چاپهای اروپائی دیوان حافظ بچه‌صورت و کجا انتشار یافته، درج فهرست زیر بیفایده نیست:

چاپهای حافظ در اروپا بزبان فارسی:

۱ - نخستین چاپ اروپائی دیوان حافظ بزبان فارسی، در سال ۱۸۵۴ در لایپسک توسط Hermann Brockhaus انتشار یافت و این چاپ عنوان: "Die Lieder des Hafis", Leipzig را داشت.

جلد اول این کتاب شامل مقدمه‌ای بزبان آلمانی درباره حافظ و دیوان و ۸۰ غزل حافظ بزبان فارسی و جلد دوم شامل بقیه غزلهای حافظ بود.

۲ - در فاصله بین ۱۸۵۴ و ۱۸۶۴ "Rosenzweig" در شهر وین نسخه کاملتری از دیوان حافظ در سه جلد چاپ کرد که علاوه بر متن فارسی غزلیات ترجمه آنها را بشعر آلمانی ضمیمه داشت و عنوان آن چنین بود:

"Der Diwan des Grossen Lyrischen Dichters Hafiz" Wien.

۳ - در ۱۸۸۱ در کلکته چاپ فارسی و انگلیسی دیوان حافظ توسط H. S. Jarrett Major از روی دونسخه خطی قدیمی بدون تاریخ انتشار یافت که ۴۴ غزل از چاپهای سابق فارسی حافظ در هندوستان زیاده‌تر داشت.

ترجمه‌های منظوم حافظ در اروپا:

نخستین ترجمه دیوان حافظ در خارج از ایران در قرن دهم هجری در ترکیه (عثمانی) صورت گرفت، و همچنانکه افتخار ترجمه خیام با «فیتزجرالد» است افتخار معرفی حافظ بدنیای خارج از ایران نیز متعلق به «سودی» ادیب شاعر و زبان‌شناس ترك است که ترجمه او همراه متن فارسی غزلیات حافظ انتشار یافت و اساس چاپهای فارسی حافظ در آلمان و اتریش و ترکیه و مصر و هند گردید. خود «سودی افندی» اهل بوسنی بود ولی بادیات فارسی فوق‌العاده علاقه داشت، و بدین‌جهت گذشته از دیوان حافظ گلستان و بوستان سعدی و مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی را بترکی ترجمه کرد. ترجمه حافظ او در سه جلد مفصل و شامل شرح و تفصیل کامل غزلیات و قصائد و رباعیات حافظ است.

گوته این کتاب تازه را با میل و اشتیاق پذیرفت و مثل سایر آثار ادب شرق بخواندن آن پرداخت. ولی هنوز صفحه‌ای چند از آن نخوانده بود که بی‌اختیار «فریاد تحسین برداشت» و خواندن کتاب را از سر آغاز کرد، زیرا بقول خود ناگهان دریافت که «با اثری مواجه شده که تا آنروز نظیر آنرا ندیده است».

روز هفتم ژوئن ۱۸۱۴ که گوته برای نخستین بار در دفتر خاطرات خود نام حافظ را برد در زندگانی وی روزی بسیار بزرگ بود، زیرا گوته درین روز آن «جام‌جم» را که سالها دل از او میطلبید یافت یعنی ره بدیوان حافظ برد که بقول نیچه «اعجاز واقعی هنر بشری» است، و این اعجاز ادب شرق او را دیوانه خود کرد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

در اروپا ترجمه‌های بسیار از جزء یا کل دیوان حافظ شده؛ فهرست قسمتی از این ترجمه‌ها بدینقرار است:

زبان لاتینی:

- ۱ - F. Meniski در "Linguarum Orientalium" چاپ وین، سال ۱۶۸۰ (در این کتاب غزل اول و چند غزل دیگر حافظ بنثر لاتین ترجمه شده).
- ۲ - T. Hyde در "Syntagma Dissertationum" چاپ اکسفرد ۱۷۶۷ (غزل «الایایهاالساقی» به نثر لاتینی).
- ۳ - Reviski در "Specimen Poeseos Persicae" (ترجمه هفده غزل اول دیوان بنثر لاتینی).
- ۴ - W. Jones در جلد دوم آثار خود (ترجمه هفده غزل حافظ بنثر لاتینی).

زبان آلمانی:

آلمان نخستین کشور اروپائی بود که در آن دیوان کامل حافظ ترجمه شد، زیرا بقول شیلر «آلمان عصر جدید روح و هنر خود را در شرق و آثار شرقی جستجو کرده» چندین شاعر آلمانی قرن هیجدهم منجمله Lessing, Wieland, Klinger قطعاتی از آثار شرقی مخصوصاً دیوان حافظ را از روی ترجمه Herder بنظم آلمانی درآوردند، ولی ترجمه «هردر» بعلت آنکه خود او فارسی نمیدانست خیلی ناقص بود.

ترجمه‌های کاملتر حافظ از زبان فارسی، بدینقرار است:

- ۱ - ترجمه Wahl از بعضی از قصائد و غزلهای حافظ، بنام Neue Arabische Anthologie; Leipzig 1797
- ۲ - ترجمه Von Hammer نخستین ترجمه کامل دیوان حافظ در اروپا چاپ وین، سال ۱۸۱۲ (این همان ترجمه‌ایست که گوته از روی آن با حافظ آشنائی یافت و نیچه و بسیاری دیگر از بزرگان آلمان و اروپا نیز توسط آن حافظ را شناختند)
- ۳ - F. Rückert ترجمه عده‌ای از غزلهای حافظ شعر آلمانی.

حافظ برای گوته دنیائی تازه ، روحی تازه ، شوق و حالی تازه بارمغان آورد . او را با روح واقعی شرق ، با جمال فلسفه و ذوق و حکمت ایران آشنا کرد . آن شرابی را در پیمانه شاعر آلمانی ریخت که بتعبیر زیبایی نیچه «سرمست کننده خردمندان جهان است» . گوته خود در وصف این جاذبه عجیب مینویسد : «ناگهان با عطر آسمانی شرق و نسیم روح پرور ابدیت که از دشتهای ویابانهای ایران میوزید آشنا شدم و مرد خارق العاده ای را شناختم که شخصیت عجیبش مرا سراپا مجذوب خویش کرد» .
گوته حافظ را خواند و از ورای ترجمه هامر که غالباً نارسا و گاه نیز غلط بود بهتر از همه معاصران خود و بیش از بسیاری از هموطنان حافظ

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۴ - Platen ترجمه عده ای از غزلهای حافظ بشعر آلمانی با رعایت بحور و قوافی و اوزان فارسی بنام :

“Nachbildungen aus dem Diwan des Hafis”

(این اثر عالی ادبی فقط ۴۵ سال بعد از مرگ مؤلف ، یعنی در سال ۱۸۸۰ انتشار یافت)

۵ - Rozenzweig - Schwannau ترجمه کامل دیوان حافظ بنظم آلمانی با حفظ وزن و قافیه شعر فارسی ، بانضمام اصل فارسی دیوان در سه جلد چاپ وین ، در سالهای ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۴ .

۶ - G. F. Daumer ترجمه قسمتی از غزلهای حافظ هامبورگ سال ۱۸۴۶ و نورنبرگ سال ۱۸۵۲ .

۷ - Nesselmann منتخبات اشعار حافظ . ترجمه شعر آلمانی تحت عنوان “Der Diwan des Schems-eddin Muhammad Hafis” چاپ برلین سال ۱۸۵۶ .

۸ - Bodensadt منتخبات اشعار حافظ ترجمه به نثر آلمانی چاپ برلین سال ۱۸۸۷ .

۹ - Hans Bethge منتخب غزلیات حافظ
“Nachdichtungen der Lieder des Hafis” چاپ لایپتسیک ۱۹۱۰ .
بزبان فرانسه :

۱ - J. Carpentier رباعیات حافظ وخیام :
Roubâyyat de Hafiz et d'Omar Khayyam پاریس ۱۹۲۱

۲ - Chrles Devilles ترجمه کامل دیوان حافظ :
“Les Ghazels de Hafiz” پاریس ۱۹۲۲

۳ - A. Guy ترجمه قسمتی از غزلهای حافظ شعر فرانسه ، با حفظ وزن و شکل فارسی :

“Hâfiz: Les Poèmes érotiques ou Ghazels de
Chams ed Din Mohammed Hâfiz en Calque rythmique
et avec rime à la Persane پاریس ۱۹۲۷

بعظمت روح لسان الغیب ما پی برد، زیرا روح خود او با حافظ بسیار نزدیک بود. او نیز مثل حافظ جمال پرست و حقیقت دوست بود و همچون او تا روز آخر زندگی را ستود و آنچه را که روزگار بدو داده بود بانظر قبول و رضا پذیرفت. او نیز همیشه کوشید تا مثل حافظ بروح و معنی هر چیز بنگرد و در هر آنچه زیبا است جمال یزدانی ببیند و ستایش کند. هاجر در مقدمه حافظ خود نوشته بود: «در دوران زندگانی حافظ پیوسته وضع سرزمین پارس دستخوش انقلاب بود امیران و پادشاهان پیایی بر سر کار آمدند و از سر کار رفتند و در هر آمدن و رفتن سیل خون روان ساختند. با اینهمه حافظ آرامش طبع و حسن خلق خویش را از دست نداد و همچنان نغمه بلبل و عطر گل و نشئه شراب و زیبایی عشق راستود و از تکریم جمال در هر صورت که آنرا متجلی دید فرو نشست».

گوته درین تصویر عیناً قیافه خود را منعکس دید، زیرا او نیز بتول خود «مثل شاعر شیراز تا روزگار کهنسالی جوانی و زیبایی و نور خورشید راستوده و در عطر گل و نغمه بلبل و شور عشق جمال خدارانگریسته بود.»

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بزبان انگلیسی:

۱ - Richardson در "Specimen of Persian poetry"

لندن ۱۷۷۴

۲ - J. Notts قسمتی از غزلهای حافظ بشعر انگلیسی.

Select Odes of Hafiz, rendered into English verse. لندن ۱۷۸۷

۳ - W. Ouseley در Persian Miscellanies لندن ۱۷۹۵.

۴ - J. Hindley "Poems of Hafiz" لندن ۱۸۰۰

۵ - H. Bicknell منتخباتی از دیوان حافظ:

"Selections From the Diwan" لندن ۱۸۷۵.

۶ - W. H. Lowe دوازده غزل حافظ:

"Twelve Odes of Hafiz" کمبریج ۱۸۷۸.

۷ - S. Robinson صد غزل از حافظ، ترجمه بنثر انگلیسی:

"A Century of Ghazals in Prose" لندن ۱۸۷۸.

۸ - Gertrude Bell تنها خانمی که دیوان حافظ را ترجمه کرده

"Poems From the Diwan of Hafiz" لندن ۱۸۹۷.

۹ - Walter Leaf : قسمتهایی از دیوان حافظ:

Versions from Hafiz لندن ۱۸۹۸.

۱۰ - Richard le Galienne : غزلیات حافظ:

"Odes From the Diwan of Hafiz" نیویورک ۱۹۰۳. لندن ۱۹۰۵

کاملترین ترجمه دیوان حافظ بنثر انگلیسی ترجمه ایست که توسط:

W. H. Wilberforce Clarke صورت گرفته و در سال ۱۸۹۱ انتشار یافته

و از آن پس غالباً تجدید چاپ شده است. درین کتاب مخصوصاً تصوف و عرفان حافظ

دیوان شرقی

درعین حال اونیز همچو حافظ در دورانی که ازهرسو سیلخون روان بودهرگز آرامش فیلسوفانه خویش را ازدست نداد و حتی پیش از آنکه با حافظ شیراز آشنا شود ، این پنداراورا بکار بست که :

بگوشه‌ای بنشین سرخوش و تماشاکن

ز حادثات زمانی رخ شکر دهنی
وچنانکه دریکی ازقطعات « رنج نامه » وساقی نامه دیوان خود
اعتراف میکند ، راز دل از ریاکاران وخود پرستان پوشیده داشت وباجام
می‌خلوت گزید بمصداق آنکه :

بروز واقعه غم با شراب باید گفت

که اعتماد بکس نیست درچنین زمانی
یک وجه شباهت دیگر بین حافظ وگوته که شاعر بزرگ آلمانی
بتکرار از آن نام میبرد مبارزه باریکاران دین است . گوته نیز مثل حافظ
پیوسته از تنگ نظری سالوسان روحانی نما درتنگ بود وبا آنان میستیزید،
این نکته مخصوصا در «رنج نامه» دیوان وی خوب پیداست .
در تابستان ۱۸۱۴ گوته در از همه بروی خود بست برای آنکه تنها
باحافظ شیرازخلوت کند . گوئی زبان حال‌اوااین سخن سعدی بود که :

ما درخلوت بروی غیر بیستیم از همه باز آمدیم وبا تونشستیم
هرچه نه پیوند یار بود بریدیم هرچه نه پیمان دوست بودشکستیم
در همه این مدت گوته سراپا غرقه دریای حکمت وسخن حافظ بود.
هرغزل اورا یکبار ودوبار وده بار خواند تا آن حدکه نه تنها با روح وفکر
حافظ بلکه با طرز بیان وی نیز آشنا شد ، وچنان باستعارات وتشبیهات او
خو گرفت که بعدها دربسیاری ازقطعات دیوان سخن وی را با همان صورت
اصلی تکرار کرد ، بی اینکه گاه خود بدین نکته متوجه باشد .
اواخر تابستان بودکه در دفتر خاطرات خود نوشت :

« دارم دیوانه میشوم . اگر برای تسکین هیجان خود دست بغزل
سرای نزم ، نفوذ عجیب این شخصیت خارق‌العاده را که ناگهان پا در
زندگانی من نهاده تحمل نمیتوانم کرد .»

بقیه پاورقی ازصفحه قبل
واصول صوفیگری بتفصیل مورد بحث قرار گرفته .
ترجمه کامل حافظ بنظم انگلیسی ترجمه John Payne است که در سه جلد
تحت این عنوان درسال ۱۹۰۱ منتشر شده :

“Hafiz; Poems, now first completely done into
English verse from the Persian, in accordance with
the Original forms. London 1907—3vol.”

دیوان حافظ ، گذشته از زبانهای فوق در اروپا بزبانهای روسی ، ایتالیایی ،
سوئدی نیز ترجمه شده وشاید ترجمه‌های دیگر از آن نیز موجود باشد که اطلاعی
از آن‌ها در دست من نیست .

ازین زمان بود که اندک اندک بسردن قطعات و اشعاری پرداخت خود در آغاز قصد جمع‌آوری آنها را نداشت ولی بعد که تعدادشان رو بفرونی نهاد، فکر ایجاد یک «دیوان آلمانی» در شاعر پدید آمد و از آن پس وی بگردآوری این قطعات همت گماشت.

هنگام سفر به دره «راین» گوته بدین فکر افتاد که در عالم تصور بکشور حافظ سفر کند و دیوان خویش را ارمغان این «سفر روحانی» قرار دهد. از آن پس وی خود را مسافر دیار شرق پنداشت و قسمت اعظم قطعات «دیوان» را با این تصور سرود که با «کاروانهای مشک و ابریشم» سفر میکند و «از کوره راههای ناهموار» بسوی شیراز میرود و بگوش خویش میشنود که «راهنمای سفر ترانه شورانگیز حافظ میخواند» خودش در این باره میگوید: «آهنگ سفر شیراز کردم تا این شهر را منزلگه ثابت خویش قرار دهم و از آنجا چون اتابکان و امیران فارس که هر چند یکبار بعزم سفرهای جنگی رو باطراف میگردند، گاه‌بگاه راه سفرهای کوچک در پیش گیرم و باز بشیراز خود برگردم».

قطعات مختلف دیوان هر یک باقتضا و مناسبت حوادثی کوچک یا بزرگ سروده شده که طبعاً همه این حوادث در خاک آلمان میگذرد، ولی گوته غالباً آنها را وقایع سفر خیالی خویش بسرزمین حافظ می‌شمارد تا بتواند در وصف آنها آنچنان سخن گوید که حافظ شیراز یا مسافری که از دیار غرب رو بایران آورده است درین مورد سخن میتواند گفت.

پس از آنکه با قطعۀ «هفت خفته» (یا اصحاب کهف) تعداد قطعات کتاب به پنجاه رسید، گوته در صدد برآمد که مجموع آنها را برسم شعرای ایران «دیوان» نام بگذارد، و با این نظر بعنوان مقدمه دیوان قطعۀ «هجرت» را ساخت تا آنرا نماینده «هجرت» خویش بسوی مشرق زمین قرار دهد. در این زمان بود که وی برای نخستین بار (۱۴ دسامبر ۱۸۱۴) در دفتر خاطرات خود از «دیوان آلمانی» نام برد و نوشت که: «میخواهم این دیوان را بصورت آئینه دنیا یا جام جهان‌نما در آورم و در آن شرق و غرب را در کنار هم به‌بینندگان نشان دهم» اندکی بعد در همین مورد نوشت که: «ساختن جام جمی مشغولم که با آن علیرغم زاهدان ربائی دنیای ابدیت را عیان خواهیم دید و ره بدان بهشت جاودان که خاص شاعران غزلسراست خواهیم برد تا در آنجا در کنار حافظ شیراز مسکن گزینیم».

در سال ۱۸۱۵ قطر دیوان بر اثر اقامت پنج هفته گوته در دره رودرن در خانه یکی از دوستانش بنام «ویلمر» افزوده شد، زیرا گوته این مدت را در کنار کسی گذرانید که دلش را پیرانه سر با عشق و شیدائی دوران جوانی آشنا کرد و شاعر سالخورده و نامی آلمان را واداشت تا دلداری خویش را «زلیخا» خواند و مفصلترین و شاید هم شیواترین کتاب «دیوان» خود را بخاطر او بسراید. تفصیل این عشق و ماجرای شاعرانه را ما بطور خلاصه در حاشیۀ زلیخا نامه آورده‌ایم.

روز ۱۶ مه ۱۸۱۵ گوته به «کوتا» ناشر آثار خود درباره «دیوان» چنین نوشت: «این کتاب را نه فقط با مراجعه دائم بدیوان محمد شمس الدین حافظ شاعر ایرانی تنظیم کرده‌ام، بلکه در سرودن قطعات آن سایر آثار ادب شرق را از معلمات و قرآن گرفته تا اشعار جامی شاعر ایرانی در نظر داشته‌ام. حتی گاه با آثار شعری ترک نیز متوجه بوده‌ام... و در نامه دیگر در همین باره چنین گفت: «آرزو و هدف من اینست که با این اثر شرقی را با غرب و گذشته را با حال و ایرانی را با آلمانی نزدیک کنم و طرز فکر و آداب مردم این دو سرزمین را با هم آشنا سازم».

اندکی بعد در ششم اکتبر ۱۸۱۵، گوته در دفتر یادداشت خود نوشت: «دیوان را بکتابهای مختلف تقسیم کردم». در تمام طول سال ۱۸۱۶ وی همچنان بتکمیل این اثر مشغول بود و پس از اتمام «دیوان» در سال ۱۸۱۸ بتنظیم و تدوین شرح‌ها و حواشی آن که از خود کتاب مفصلتر است پرداخت. نخستین چاپ دیوان در ۱۸۱۹ و چاپ دوم آن در ۱۸۲۰ انتشار یافت و با موفقیتی عظیم مواجه گردید. روزنامه‌ها و نژادان ادب آنرا «یکی از عالیترین آثار حکمت گوته» دانستند و موسیقی دانان بزرگ آلمانی بسیاری از قطعات آنرا بموزیک درآوردند.

در سال ۱۸۳۶ پس از مرگ گوته، چندین قطعه تازه در یادداشت‌های خطی او یافت شد که مربوط به «دیوان» بود ولی گوته قسمتی از آنها را بعد از نشر دیوان سروده و قسمتی دیگر را نیز که قبلاً سروده شده بود عمداً منتشر نکرده بود (از قبیل قطعه معروفی که در آن به «صلیب» و موضوع تثلیث در دین مسیح حمله میکند). قطعه شیوا و دلپسندی که در آن گوته حافظ را کشتی بزرگ و خود را تخته پاره‌ای ناچیز می‌شمارد و می‌گوید: «حافظ چگونه میتوان با تولاف همسری زد؟» از همان قطعاتی است که بعد از مرگ وی بدیوان افزوده شده. برخی از این قطعات نیز بعداً از سایر آثار گوته ضمیمه «دیوان شرقی» که بیشتر با آنها مناسبت داشته شده است. «دیوان غربی و شرقی» که خود گوته بدان نام عربی: «الديوان الشرقي للمؤلف الغربي» داده بود از بدو انتشار خود تا کنون یکی از عالیترین آثار تغزلی زبان آلمانی شناخته شده و بعنوان يك شاهکار ادبی شهرت و اهمیت جهانی یافته است. «دیوان شرقی» تا کنون بغالب زبانهای مهم جهان ترجمه شده و گاه بهر زبان چندین بار تجدید چاپ شده است.

چند نکته درباره «دیوان»

درباره «دیوان» گوته نخست باید گفت که این اثر در حقیقت پایه اساسی فلسفه اجتماعی بزرگی است که گوته طرفدار و مدافع آن بود، بدین معنی که در آن زمان که دوره آغاز تعصبات ملی و پیدایش «ناسیونالیسم» در اروپا بود، گوته این مرحله را پشت سر گذاشته و طرفداری از اصل «بشریت» میکرد که بعقیده او پیدایش يك ادب جهانی Weltliteratur

مقدمه و لازمه آن بشمار میرفت. گفته در این راه با اختلاف فرهنگ و تمدن و طرز فکر و عادات و رسوم و مذهب و سایر جدائیهای ملل مختلف جهان مواجه بود، با این وصف در سراسر دیوان از تذکر این نکته نشست که: «شرق و غرب از هم جدا نیستند و باید خواه و ناخواه بهم نزدیک شوند»، زیرا این نکته اساس فلسفه «بشری و جهانی» او بود. گفته در ایجاد این «ادب جهانی» بجز سه رشته بزرگ ادب اروپا یعنی ادب فرانسه و آلمان و انگلستان شرکت ادب اسپانیا و ایتالیا و نیز ادب قرون وسطی را لازم میسرمد، و مهمتر از آن پیوسته تأکید میکرد که «باید در را کاملاً گشود تا بزرگترین شعرای شرق یعنی حافظ و سعدی نیز در این بزم شرکت جویند». وی بارها از مردان نیک اندیش و آزاد فکر جهان دعوت کرد که خود را در چهار دیواری «ملیت» زندانی نکنند، بلکه بکشند تا روح خویش را بدان حد که «جمال بشری» اقتضا میکند بالا برند و ادبی بوجود آورند که سه هزار سال پیشرفت ذوق و هنر بشری را شامل شود.

نکته برجسته دیگر در دیوان گفته مبارزه او با تعصبات خشک اجتماعی و مذهبی است. گفته که هنگام سرودن قطعات دیوان دوران کمال پختگی و رشد فکری خود را میگذرانید در این اثر خود کوشیده است تا مثل حافظ با این نوع تعصبات خشک بسنیزد: بجای حکومت تعصب از حکومت «منطق و احساسات عالی بشری» دفاع کند. در این باره دو نکته در دیوان بسیار جلب توجه میکند: یکی این نظر گفته که برای هر کس داشتن یک «اعتقاد» معین کافی است و در صورت ظاهر این اعتقاد هیچ اهمیت ندارد، چنانکه در تأیید این نظر میگوید: «اگر معنی اسلام سپردن کارها بدست خداوند و تسلیم در برابر اراده اوست. ما همه مسلمان هستیم و مسلمان نیز میمیریم». و در قطعه دیگر که انتشار آنرا در دوران حیات خود صلاح ندید به معشوقه خویش ماریان یا «زلیخا» که صلیبی از سینه آویخته بود با لحنی عتاب آمیز میگوید: «این نشان ناخوشایند و گانگی خداوند را که دیدارش مایه آزردن منست کنار بگذار!»

نکته دوم توجه و علاقه خاص گفته به آئین «مهر پرستی» ایرانیان باستان است. گفته هم در متن کتاب «پارسی نامه» و هم مخصوصاً در «شرح و توضیحات» دیوان با ستایشی خاص از علاقه پارسیان به مهر درخشان که «مظهر فروزان حیات و پاکی و زیبایی و صفا است» سخن میگوید و تأکید میکند که: «در همه عمر با اختلاف و کشاکش بین دو دنیای نور و صفا و نظم و کوشش از یکطرف و تاریکی و آلودگی و توحش و جهل از طرف دیگر توجه داشتیم».

در تاریخ ۱۱ مارس ۱۸۳۲ یعنی اندکی پیش از مرگ، گفته به «اکرمان» Eckermann دوست صمیمی خودش چنین اعتراف میکند: «در نهاد من همیشه یک حس بارز مهر پرستی مخمّر بوده هر بار که خورشید را دیدم با همان ستایش و احترامی بدان نگرستم که نسبت بشخصیت مسیح در خود احساس میکنم، زیرا خورشید نیرومندترین و عالیترین مظهر جمال آزلی

خداوندی است که خاک نشینان میتوانند دید. من با ستایش خورشید و نور قدرت خلاقه خداوند را میستایم که توسط مهر فروزان بما و جمله حیوانات و نباتات روی زمین نیروی زندگی و حرکت عطا میکند. همین ستایش مشتاقانه خورشید و روشنایی بود که گوته را واداشت تا در آخرین لحظه زندگانی خود برخلاف رسم دیرین کلیسا، سراغ «نور» بگیرد و حیات خویش را با این جمله تاریخی پایان دهد: « پنجره را بگشاید تا نور بیشتر بتابد. باز هم .. باز هم»

شاید بتوان گفت که ازین حیث نیز ارتباط بسیار نزدیکی بین گوته و حافظ وجود داشت، زیرا این روح علاقه بمهر و مهرپرستان در اشعار حافظ شیراز کاملاً نمودار است (رجوع بتحقیق جامعی که دوست دانشمند آقای یکتائی در مقدمه حافظ خود درین باره کرده اند).

«دیوان غربی و شرقی» شامل دوازده «کتاب» است که گوته همه آنها را با سامی فارسی یا شرقی که در ایران معمول است نامیده. این اسامی طبق تقدم و تأخر کتابها در دیوان چنین است:

معنی نامه، حافظ نامه، عشق نامه، تفکیر نامه، رنج نامه، حکمت نامه
تیمور نامه، زلیخا نامه، ساقی نامه، مثل نامه، پارسی نامه، خلد نامه
در ترجمه حاضر دیوان، چهار کتاب «حکمت نامه، تفکیر نامه
رنج نامه و مثل نامه» که شبیه هم و از نوع هم هستند در یکجا در آخر کتاب قرار داده شده اند. قطعاتی که بعد از مرگ گوته از روی یادداشتهای خطی با سایر آثار اوضمیمه دیوان گشته نیز هر یک بکتابی که مربوط بدانست در ترجمه منضم شده تا از تقسیم بندی زیادی و بیفایده دوری شده باشد. در چاپ مجموعه آثار گوته در وایمار که توسط «بورداخ» تدوین شده و کاملترین کلکسیون آثار گوته است در مورد قطعات اضافی دیوان عیناً بهمین ترتیب رفتار شده است.

گذشته از متن دیوان که منظوم است، این کتاب شامل قسمتی است بنام «توضیحات و اطلاعات برای روشن شدن دیوان غربی و شرقی» * که به نشر نوشته شده و بسیار مفصل است، چنانکه بیش از نیمی از تمام دیوان را شامل میشود و از اندازه متن منظوم دیوان کاملاً تجاوز میکند.

این قسمت که جزء دوم «دیوان» بشمار میرود در حقیقت کتاب جداگانه ایست شامل خلاصه تحقیقات ممتد گوته درباره شرق مخصوصاً ایران. گوته در این تحقیق و مطالعه دقیق، تاریخ ایران را از قدیمترین ازمه تا دوره خود نقل میکند و طی این تاریخچه مفصل، جریان تشکیل امپراطوری ایران باستان و پیدایش آئین مهرپرستی و حکومت ساسانیان و حمله اعراب و دوران خلفا و سقوط امپراطوری آنان و رستاخیز ایران و حکومت غزنویان و سلاجقه و مغول و تحولات ادبی و فرهنگی و فکری ایرانیان را شرح میدهد و

* Noten und Ubandlungen zu besserem Berständnis des West - Ostlicher Diwans.

بعد بمطالعه مفصل در اطراف ادب ایران میپردازد، آنگاه پس از نقل تاریخچه مختصر زندگانی هفت تن شاعر بزرگ ایرانی: فردوسی، انوری، نظامی، مولوی، سعدی، حافظ و جامی و نظری کلی بآداب ایران از دوره جامی تا دوران قاجاریه، با مطالعه ای اجمالی در وضع ادب و فرهنگ ایران در طول قرون میکند. درین قسمت، طی بحث مشروحی درباره ذوق هنری ملت ایران چنین مینویسد:

«... این خصائص عالی (صفتی که قبلاً برای شعرای بزرگ ایران ذکر شده) تنها مال شعرای این کشور نیست، بلکه میتوان گفت که اصولاً همه افراد ملت ایران با ذوق و نکته سنج و نکته دان و هوشمندند. تاریخ گذشته و داستانهای ملی این کشور خوب نشان میدهد که چگونه گاه شعر یا سخنی دلپذیر که فی البداهه گفته شده، خشم پادشاهی مقتدر را فرو نشانده و جان عده بسیاری را خریده است. ذوق و شوری که خلاق واقعی شعر و هنر است در روح این ملت بعد اعلا وجود دارد، چنانکه بهرام گور و معشوقه اش دلارام، با همین شوق و هیجان سخن موزون را در زبان فارسی آفریدند. تاریخ شعر ایران پر از نمونه های ذوق و جمال پرستی مردم این سرزمین است... «اگر در نظر آوریم که انوشیروان ساسانی در زمانی که هنوز محمد در عربستان نخستین سالهای زندگانی خویش را میگذرانید، با مخارج هنگفت هیئتی را به هندوستان فرستاد تا از آنجا افسانه های بید پای و بازی شطرنج را بایران ارمغان آورند روشن میشود که چگونه از دیرباز مظاهر فکر و هنر و ادب در ایران مقامی ارجمند داشته است. این داستانهای بید پای چنانکه از قسمتهای کوچکی از آنها که در اروپا ترجمه شده برمیآید، مجموعه ایست از حکمت و خرد و تجربه که در قالب قصص شیرین درآمده و در آن آزادانه درباره زندگانی و زشت و زیبای آن قضاوت شده است.»

در مورد «حواشی و اطلاعات مربوط بدیوان غربی و شرقی» نقادان ادب بطور کلی اظهار داشته اند که این نخستین تحقیق کلی و عالمانه ایست که درباره سیر تحول و تکامل جامعه و فرهنگ و ادب ایرانی از ازمینه باستانی تا دوران گوته صورت گرفته، و مسلماً جامعتر از آن تا اول قرن نوزدهم یعنی زمان انتشار دیوان تنظیم نشده بود. ازین لحاظ شایسته است که قسمت «شرح و حواشی» دیوان نه بعنوان يك مکمل، بلکه اصولاً بصورت يك اثر مستقل و مجزا مورد مطالعه و استفاده قرار گیرد.

قسمت دیگر ازین «شرح و حواشی» مربوط بیهودیوان و اعراب و مطالعه در تورات و اطلاعات دقیق و مهمی است که گوته در نتیجه سالها کوشش و تحقیق درباره خط سیر و سفر قوم اسرائیل در صحرا بدست آورده است.

یک قسمت دیگر این «حواشی و اطلاعات» شرح سفر سیاحانی است که از قرون وسطی بعد از اروپا بشرق رفته و سفرنامه هایی از خود پیادگار نهاده اند که گوته خلاصه آنها را نقل کرده. در این قسمت مخصوصاً گوته از مارکوپولو، موته و یلا، پیترو دلواله، اولتاریوس، تاورنیه، شاردن و

دیزنام میبرد و ادبای شرق شناس معاصر خویش مخصوصاً هامروسیلوستر-
دوساسی را بگرمی میستاید .

یکی دیگر از قسمتهای «شرح و حواشی» دیوان ، بحث در اطراف
«دیوان آینده» است ، زیرا گوته که دیوان خود را خیلی ناقص میپنداشت
عتیده داشت که باید در آینده هر کدام از کتابها و فصول «دیوان» بسیار
کاملتر و مفصلتر شود تا «جام جهان نمائی» که واقعاً دلخواه اوست پدید آید
حتی در مقدمه فصل «دیوان آینده» در «شرح و حواشی» مینویسد که: «اگر
برف پیری بر سرم ننشسته بود اصلاً از چاپ دیوان ناقص کنونی صرفنظر
میکردم تا بعد آنرا بصورتی کامل و مفصل انتشار دهم، اما بهتر آن دیدم که
پر خلاف حافظ و ظیفه جمع آوری اشعار خویش را بدیگران نگذارم و خودم
آنها را گرد آورم» .

اما گوته مکمل دیوان خود را هرگز انتشار نداد ، زیرا چنانکه در
سال ۱۸۲۷ پس از شنیدن قطعه موزیکی مربوط بیکی از قطعات دیوان
یدوست خودش «اکرمان» اظهار داشت : « از آن روحی که دیوان را پدید
آورد و هیجانی که خاص آن دوره از زندگانی او بود دیگر چیزی برایش
باقی نمانده بود» .

بدین ترتیب دیوان گوته منحصر بهمین مجموعه ای شد که خود یکی
از عالیترین آثار هنر گوته و ادب اروپاست ، و «هاینه» شاعر بزرگ آلمانی
در وصف آن گفته است که : «از دریای نیمروز و غروب آفتاب زیباتر و
لطیفتر است» .

شرح حال حافظ

بقلم گوته *

در اواسط قرن اخیر، در زمره پروتستانهای آلمان کسانی از کشیشان و افراد عادی یافت میشدند که تورات و انجیل را بسیار خوب فرا گرفته بودند، چنانکه هر بند از هر قسمت آنرا از بر میدانستند و در هر هنگام که پای استناد بکتاب مقدس بمیان میآمد محل آن بند یا آیه را بدرستی معلوم میکردند. کسی که این نکته را بیاد داشته باشد خوب متوجه میتواند شد که این کسان ناچار صاحب خصائص عالی اخلاقی و مردمی بلند نظر و آزاده بودند، زیرا آنها که فکرشان پیوسته با معنویات و نکات مافوق زندگانی روزمره سرگرم است در مکتب روحانیت واقعی میآموزند که چگونه باید همیشه بچیزهای عالی اندیشید و برای شیرین کردن زندگانی از آنچه که با صفای حقیقی همراه است بهره برد. این کسان را در آلمان انجیل شناس "Bibelfest" مینامیدند و این لقب در عین حال هم افتخاری بزرگ و هم وجه امتیازی خاص بود.

«حافظ» نیز تخلص خود را مرهون تبحری از این قبیل در مورد

* این شرح از چند جای مختلف «شرح و حواشی» دیوان تلفیق شده است.

قرآن کریم بود، و در همین مکتب روحانی بود که بزرگترین قریحه‌شاعرانه که تاکنون در دنیای ادب ایران و شرق دیده شده پرورش یافت. حافظ قرآن را با همه بزرگی آن از برداشت، بدینجهت راز هیچیک از معتقدات فرق مذهبی و اصول مختلف عرفانی و فلسفی که بر قرآن و تفسیرهای گوناگون آن متکی است از وی پوشیده نبود. خودش درین باره میگوید:

«هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم»

حافظ عمر خود را در شیراز بتعلیم و ارشاد کسان گذرانید و خود بلند نظرانه درویشی پیشه کرد و بمال و مقام جهان پشت پا زد. تبحر وی در نحو و صرف و علوم الهی بسیار بود، بدینجهت مریدان فراوان پیرامونش گرد آمدند و خانواده آل مظفر نیز که فرمانروایان فارس بودند پاسش داشتند و برایش منزلتی فراوان قائل شدند.

شاید با توجه بوضع مذهبی و اجتماعی حافظ، عجیب بنظر آید که این مرد درغزلیات خود بدین صراحت آنچه را دردل داشته بزبان آورده باشد، زیرا گفته‌های او غالباً با مقررات ظاهری مذهبی خاصه در آن عصر که تعصب و ریا بحد اعلا قوت داشت جور در نمی‌آید. در این باره باید گفت که از یک طرف عظمت روح شاعر پاید مقررات و قیودی که برای مردم عادی وضع شده بود نشده و از طرف دیگر معلوم نیست وی خود تا چه حد بنغمه‌های شاعرانه خویش توجه داشته، زیرا همانطور که داستانسرایان غالباً بصحت آن ماجراهای پر شور و هیجان انگیزی که نقل میکنند ایمان ندارند، حافظ نیز شاید بسیاری از اغراقهای شاعرانه خویش عقیده نداشته است، و انگهی ظاهراً وی خود اهمیت زیادی بغزلهای خویش نمیداده، زیرا فقط پس از مرگ او مریدانش بجمع‌آوری این اشعار همت گماشتند.

درباره این غزلها هرگونه سخن بیفایده است، زیرا باید نخست آنها را خواند و عمه‌شان را درک کرد و با آنها هماهنگ شد تا بتوان بی برد که چگونه سخن حافظ اعجاز واقعی ذوق و هنر بشری و سرچشمه فیاض کمال و جمال و حکمت و عرفان است. در کلام حافظ خوب پیداست که چسان وی در تنگدستی بلند نظری پیشه کرده و درویشانه برمال و جاه جهان بچشم حتارت نگر بسته و رندانه سهم خویش را از شادی و نشاط جهان برگرفته، و در عین حال چگونه با نظر پاک بین ره بسرچشمه اسرار نهران برده و پرده از رخ رازهای پوشیده برداشته است.

حافظ در همه عمر از آنچه مردم عادی میطلبند و میجویند دوری گزید و آنچه را که برای دیگران مجهول است جستجو کرد، و در همه حال همچنان صاحب نظر و زنده دل باقی مانده در عین پارسائی دست از لذات جهان نشست و قدر زندگی را چنانکه باید بدانست. بدیهی است تمام واقعی حافظ را جز با توجه بماییت و محیط و عصر وی نمیتوان شناخت، ولی این نکته یتیم است که هر که یکبار حافظ را بشناسد و با او آشنا شود، در سراسر زندگانی دست از این یار آسمانی بر نخواهد داشت و در راه ناهموار زندگی او را راهنمای سفر خواهد کرد. امروز هنوز چارپاداران و کاروانیان ایران

در طول راههای دراز بخواندن غزلهای دلنشین اوسرگرمند وبا اینکار بی آنکه خود متوجه باشند دل تشنه خویش را با آب سخن این همسفر بزرگوار سیراب میکنند. غزل حافظ را همه دوست دارند، زیرا عارفان از آثار حکمت و عامیان از شیوایی گفتارش لذت میبرند.

من در جای دیگر بتفصیل شرح داده‌ام که چگونه ایرانیان همه هوشمند و با ذوق و شاعر پیشه‌اند، بنا بر این بعید نیست اگر چنین ملتی قریحه‌های تابناک بیشمار در دامان خویش پرورش دهد، ولی اگر این ملت در طول پانصد سال مقام اول را در میان جمله سخنوران خود تنها بهفت شاعر اختصاص دهد، و توده مردم نیز میان این هفت نابغه دنیای ادب، حافظ شیراز را بیش از همه عزیز دارند و در دل جای دهند، میتوان دریافت که چنین کسی واقعا چه مقامی در دنیای ذوق و هنر میبایست داشته باشد.

اگر چنانکه در نظر دارم «دیوان» بزرگتری در آینده بسازم در «حافظ نامه» آن بتفصیل خواهم گفت که چگونه خواننده حافظ هر قدر بیشتر با این مرد خارق العاده آشنا شود بیشتر شیفته و مجذوب او خواهد شد و بهتر لطف کلام و حکمت بی پایان و روح جمال پرستی و شوق معنوی او را همراه آن نکات سنگین صوفیانه که جز اهل بصیرت بدان پی نمیتوانند برد در خواهد یافت. کاش عشاق جهان بیش از همه ازین دریای بی پایان سخن حافظ مرواریدهای گران بدرآرند و بهتر از همه نغمه‌های آسمانی این سخنگوی مسیحا دمرا با آن شوری که جز در نزد دلدادگان واقعی نمیتوان یافت بشنوند.

دیوان شرفی

معنی نامه^۱

«بیست سال بخوشی گذراندم و از روزگار
بهره بردم . چه دورانی ، که چون عهد
برمکیان زیبا و دلپذیر بود !^۲»

هجرت^۳

شمال و غرب و جنوب پریشان و آشفته‌اند . تاجها
درهم میشکنند و امپراطوریه‌ها بخویش می‌لرزند . بیا ! از این
دوزخ بگریز و آهنگ شرق دلپذیر کن ، تا در آنجا نسیم

۱ - قسمتی از شرح گوته بر کتاب «معنی‌نامه» (شرح و حواشی دیوان ، فصل
«دیوان آینده») :

« ... این کتاب ، بصورت کنونی خود آئینه‌ای از هیجانها و تأثراتی است که
از تماس با اشیاء و حوادث معین و مخصوصاً رابطه معنوی من با مشرق در روح
من پدید آمده ، و میتوان آنرا از این حیث نظیر باغچه‌ای دانست که چندین نوع گل
و گیاه مختلف شرقی و غربی در آن گردآمده باشد . اگر چنانکه آرزودارم دیوان
کاملتری در آینده بسازم ، این باغچه تبدیل بیاغ بزرگی خواهد شد .
... شاید تشبیهات و استعارات شاعرانه شرقی که در نوع خود عالیترین نمونه
و مظهر ذوق و هنر است با سلیقه خواننده غربی سازگار نیاید ، ولی من در اینجا
نخواستهم اثری کاملاً غربی بوجود آورده باشم ...»

۲ - مقصود از «بیست سال» دوران صلحی است که از پایان جنگهای معروف
هفت ساله اروپا تا آغاز جنگهای انقلاب کبیر فرانسه که منجر باشغال آلمان شد بطول
انجامید ، و گوته این دوره را بشیوه شاعران عرب «مثل عهد برمکیان» زیبا میداند .

۳ - در اصل آلمانی کلمه فرانسوی Hegire بکار رفته که قطعاً در نظر
شاعر از کلمه عربی (هجرت) آشناتر بوده است .

روحانیت بر تو وزد و در بزم عشق و می و آواز آب خضر
جوالت کند^۱.

بیا! من نیز رهسپار این سفرم تا در صفای شرق
آسمانی طومار قرون گذشته را در نوردم و آنقدر در دور
زمان واپس روم تا بروز گاری رسم که در آن مردمان جهان
قوانین آسمانی را با کلمات زمینی از خداوندان فرا می-
گرفتند و چون ما فکر خویش را از پی درک حقیقت
رنجه نمیداشتند.

بیا! من نیز رهسپار دیار شرقم تا در آنجا با شبانان
در آمیزم و همراه کاروانهای مشک و ابریشم سفر کنم از
رنج راه در آبادیهای خنک بیاسایم و دردشت و کویر
راههایی را که بسوی شهرها میروند بجویم.

ای حافظ! درین سفر دور و دراز، در کوره
راههای پر نشیب و فراز، همه جا نغمه های آسمانی تور فیک
راه و تسلی بخش دل ماست؛ مگر نه راهنمای ما هر
شامگاهان با صدای دلکش بیتی چند از غزلهای شورانگیز
تو میخواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهنمان کوه
و دشت را بترساند؟

ای حافظ مقدس! آرزو دارم که همه جا، در سفر

۱ - اصطلاح «چشمه خضر» (Chisers Quell) را طبعاً گوته از حافظ
آموخته، که بکرات به «آب خضر» و «چشمه خضر» اشاره میکند. مثلاً:
فیض ازل بزور و زر ارآمدی بدست آب خضر نصیبه اسکندر آمدی
یا:

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه ای آب خضر ز نوش دهانت کنایتی
یا در این شعر که مسلم نیست از حافظ باشد:
نسیم گلشن فردوس و آب چشمه خضر بخاکپات که از خاکپات میجویم
گوته خود در یادداشتهاش درباره آب خضر اشاره بدین مصرع حافظ میکند
که «اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند».

وحضر ، در گرمابه و میخانه^۱ با تو باشم ، ودر آن هنگام
که دلدار نقاب از رخ برمیکشد و با عطر گیسوان پرشکنش
مشام جان را معطر میکند تنها بتو اندیشم تا در وصف جمال
دلفریبش از سخت الهام گیرم وازین وصف حوریان بهشت
را برشك افکنم !

بدین سعادت شاعر حسد مبرید و در پی آزدن او
مشوید ، زیرا سخن شاعر چون پرنده‌ای سبکروح گرد
بهشت پرواز میکند و برای او حیات جاودان میطلبد .

طلسم

شرق و غرب مال خداوند است و شمال و جنوب
نیز !^۲

اوست که دادگر مطلق است و همه ریزه‌خوار
خوان عدل ویند . پس میان اسماء صدگانه خداوند او را
بنام «عادل» بستائیم . آمین^۳

ای خداوند ، من هر لحظه دستخوش خطایم وجز
تو راهنمایی نمیشناسم . هر گاه که دست بکاری میزنم یا
شعری میسرایم راه راست را بمن بنما .

اگر هم بچیز های ناچیز جهانی اندیشم غمی

۱ - این ترکیب «گرمابه و میخانه» با آنکه بنظر نامأنوس میآید با اندک
تغییری از خود حافظ گرفته شده :

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش رفیق حجره و گرمابه و گلستان باش
۲ - «ربالمشرقین و ربالمغربین ...» (قرآن ، سوره الرحمن ، آیه‌های
۱۶ و ۱۷) . هامر مترجم آلمانی قرآن و حافظ ، ترجمه این دوآیه را بزبان آلمانی
مطلع «Fundgruber» خویش قرار داده بود ، و بااحتمال قوی گوته این جمله
را او نقل کرده است .

۳ - صفت «عادل» بیست و نهمین صفت ازصفات صدگانه خداوند است .

نیست ، زیرا روح که بعکس تن هر گز بخاک نمیپیوندد و
غبار زمین نمیشود ، پیوسته کوشاست تا مگر بنیروی اندیشه
ره بسرچشمهٔ ابدیت برد .

در هر نفسی دو نعمت موجود است : آنگه که دم
فرو میرود و آنگه که برمیآید ، تا ازین رفتن و برآمدن
شمع حیات فروزان ماند . پس خداوند را در آن هنگام که
در رنج هستی سپاس گزار ، و چون از رنج رستی همچنان
شکر گوی .^۱

اعتراف^۲

چه چیز را دشوار پنهان میتوان داشت ؟ آتش را ،
که در روز دودش از رازنهایان خبر میدهد و درشب شعله‌اش
پرده دری میکند .

عشق نیز چون آتش است که پنهان نمی ماند ، زیرا
هرچه عاشق در رازپوشی بکوشد باز نگاه دودیده‌اش از
سر ضمیر خبر میدهد .

ولی آنچه ازاین دو دشوار تر پوشیده شود شعر
شاعر است ، زیرا شاعر که خود دل دربند سخن خویش
دارد ناچار جهانی را شیفتهٔ آن میخواهد ، لاجرم آنقدر
برای کسانی میخواند و تکرار میکند که خواه سخنش در
دل نشیند و خواه جان بفرساید ، همه آنرا بشنوند و درخاطر
نگاه دارند .

۱ - بدیهی است گوته درسرودن این بند بجزمله معروف مقدمه گلستان سعدی
توجه داشته است که : «هرنفسی که فرو میرود مدد حیات است و چون برمیآید
مفرح ذات ، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و برهر نعمتی شکری واجب» .
۲ - ظاهراً اصل فکر این قطعه از يك ضرب‌المثل آلمانی گرفته شده و منبع
شرقی ندارد .

چهار رکن

برای آنکه شعری چنان دلپذیر باشد که عامیان
از آن لذت برند و عارفانش بگوش قبول بشنوند ، باید
چهار شرط اصلی در آن گرد آمده باشد :

یکی آنکه از عشق سخن گوید ، زیرا سخنی که
حدیث دل نکند بر دل نشیند .

دیگر آنکه وصف می گلگون کند ، که در بزم
عشق بی باده گلرنگ نتوان نشست .

سه دیگر آنکه قهرمان سخن در کشاکش نبردی
پیروز آید ، تا تاج آتشی که بر سر مینهد بدو جلال خدائی
بخشد .

چهارم آنکه شاعر از زشتی بگریزد و با آن بستیز
آید ، زیرا وظیفه شاعر آنست که جهانیانرا از ظلمت اهریمنی
به فروغ یزدانی راهبر باشند .

اگر شاعری این چهار را چنان که باید در آمیزد و از
آنان ترکیبی متناسب و موزون پدید آرد ، سخنش چون
کلام حافظ شیراز جاودانه صفا بخش دلهای جهانیان خواهد
شد و در دل خاص و عام خواهد نشست^۱ .

راز خلقت

آن روز که خدا گل آدم را از مستی خاک
بسرشت^۲ ، سراپای آدم ناموزون بود ، فرشتگان در بینش
دم خدائی دمیدند و او عطسه ای کرد و زندگی آغازید .

۱ - بقول خود خواجه :

حافظ ، حدیث عشق تو از بسکه دلکشت نشنید کس که از سر رغبت زبر نکرد

۲ - اصل فکر از قرآن است : «... کمثل آدم خلقه من تراب» (سوره آل

عمران ، آیه ۵۲) .

اما همچنان اعضای تن وی نشان خاک داشت ، تا
آنزمان که نوح جهان‌دیده داروی دردش را بیافت ، یعنی
جام شراب بدستش داد .
وقتیکه مشت خاک با بادۀ گلرنگ درآمیخت ،
آدم چون خمیری که با خمیرمایه عجین شود بجنبش آمد
و سراپا غرقۀ شوق گشت .
ای حافظ ! سخن نغز تو نیز جام شراب ماست .
بیا و رفیق راه ما شو تا نغمه‌های دلپذیرت ما را مستانه
بعرش خدا رهبری کند^۱ .

قوس و قزح^۲

وقتیکه خورشید فروزان عاشقانه با بر بهاری

۱ - این قطعه که مانند قطعه اول توسط تسلتر (Zelter) آهنگساز
ناهی آلمانی و دوست دیرین گوته بموزیک درآمده ، از قطعاتی است که مورد علاقه
خاص گوته بوده . در ابتدا این قطعه عنوان «حرف دال ، غزل هیجدهم» داشت که
در ترجمه آلمانی دیوان حافظ (هامر) با این غزل معروف خواجه منطبق میشود :
دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانۀ زدند
گوته ازین غزل ، این نکته را که گل آدم درمیخانه سرشته شد پسندید و
برزمینه آن این قطعه را سرود که طبعاً از لحاظ عمق و لطف سخن قابل مقایسه
با گفته حافظ نیست . خود خواجه بارها دردیوان خویش بدین نکته که «خاک آدم
را با می سرشته‌اند» اشاره میکند ، مثلاً :
خاک مرا چو در ازل از می سرشته‌اند با مدعی بگو که چرا ترک وی کنم ؟
یا :

منعم از می مکن ای صوفی صافی که حکیم در ازل طینت ما را بمی ناب سرشت
۲ - این قطعه و دو قطعه بعد یادگار سفری است که گوته در بیست و پنجم
ژوئیه ۱۸۱۴ از وایمار از راه ارفورت و فرانکفورت به ویسبادن کرد تا در آنجا
مدتی با «تسلتر» دوست موسیقی‌دان خود بسر برد و هم بتحقیقات زمین‌شناسی پردازد.
در سراسر دیوان ، قطعات بسیار یافت میشود که محصول این سفر شاعرانه
گوته است اهمیت این سفر مخصوصاً از آنست که وی خود در عالم خیال آنرا سفر
بدبار شرق و شیراز پنداشت و بسیاری از قطعات دیوان را بر این زمینه سرود . قطعه
فوق بیاد قوس و قزحی سروده شده که اندکی پس از آغاز سفر گوته در آسمان نمودار
شده بود .

چشمك ميزند وبدو دست زناشوئی ميدهد ، درآسمان قوس
و قزحی زیبا پدید میآید که دوکناری رنگین دارد ، اما
در آسمان مه آلود آنرا جز برنگ سپید نمیتوان دید .
ای پیر زنده دل ، از گذشت عمر افسرده مشو ؛
هرچند زمانه نیز موی ترا سپید کرده ، اما هنوز نیروی
عشق که زاینده جوانی است از دلت بیرون نرفته است .

دیدار دلپذیر^۱

چرا امروز در این دشت خرم آسمان چنین
کوهستان را تنگ دربر گرفته ؟ چه منظره تازه ایست که در
زیر پرده مه بامدادان از دیدگان من پنهان شده ؟
مگر این پست و بلندیها سراپرده هائیت که وزیر
سلطان برای زنان زیبای حرم برافراشته ، یا این پوشش پر
نقش و نگار زمین فرشی است که زیرپای سوگلی او گسترده
شده ؟

همه جا چنان سرخ و سپید است که زیباتر از آن
چیزی نمیتوان دید . ولی ای حافظ ، مگر راستی شیراز
ترا بدین سرزمین مه آلود شمالی آورده اند ؟
در این پهن دشت که تا دیروز جولانگاه خداوند
جنگ بود ، امروز گلهای سرخ شقایق و کوکنار کنار هم
صف کشیده اند تا باجمال دلفریب خود دل از رهگذران

۱ - این قطعه نیز در سفر گوته به و بسپادن (رجوع بشرح فوق) سروده شد ،
زیرا در نزدیک ارفورت نظر گوته بمیدان جنگ ناپلئون افتاد که در آن هنگام
دوباره بصورت سرزمینی خرم و پوشیده از گلهای شقایق و کوکنار درآمده بود ،
و گوته این منظره را که قطعه «دیدار دلپذیر» یادگار آنست بفال نیک گرفت . این
قطعه در ابتدا شامل بندهای ۱ و ۴ بیش نبود ، بعدها گوته دوبند دوم و سوم را برآن
افزود تا رنگ شرقی بدین غزل داده باشد .

ببرند . ایکاش همیشه بشر بجای تخم کین ، نهال این گل‌های زیبا را در زمین بنشانند و همیشه چون امروز خورشید فروزان بر منظره‌ای چنین دلپذیر بتابد .

گذشته و حال^۱

در باغ زیبا گل سرخ و زنبق کنار هم شکفته‌اند تا
بر رخ ژاله بامدادی بوسه زنند . پشت باغ ، صخره‌ای
پوشیده از گیاه و گل سر بسوی آسمان کرده و پیرامون
آنها جنگلی خرم فرا گرفته است که یکسره تا دره سرسبز
ادامه دارد .

همه جا ، مانند آن روزگاران که من در آتش
عشق می‌گداختم و هر بامدادان با چنگ خویش به پیشباز
مهر فروزان میرفتم ، از عطر گل آکنده است .

اکنون که جنگلها هر بهاران سرسبز میشوند و
جاودانه زندگی از سر میگیرند ، ما نیز دل قوی کنیم و
از آنان سرمشق گیریم . طعم لذات گذشته را بچشیم و
بدیگران نیز بچشانیم تا خوشیهای جهانرا بخیلانه برای
خود نخواستیم باشیم . ازین پس باید در هر مرحله از زندگی
راه و رسم شاد بودن و نشاط اندوختن را بیاموخت .

ولی من این سعادت را جز در کنار حافظ شیراز
نمیابم ، زیرا وقت خوش را باید با آنان که قدر خوشی را
میدانند بسر برد .

۱ - این قطعه که از یادگارهای سفر گوته است در ویسبادن بیاد باغ «ویزناخ»
سروده شده که گوته غالب اوقات خود را در آن میگذراند .

زندگانی جهانی

حافظا، وقتیکه بیاد دلدار زیبا غزل میسرائی، با چه لطفی از خاک کوی او سخن میگوئی، زیرا برای تو خاک آستان یار از فرش زربفت محمود غزنوی گرانبها تر است. اگر هم باد بر کوی دوست وزد خاکش را پیرا کند، تو عطر آنرا از مشک و گلاب عزیزتر خواهی داشت.^۱

ولی من سالهاست در سرزمینهای مه آلود شمالی غباری بچشم ندیده‌ام؛ دلداری نیز در خانه خود را برویم نگشوده. اگر بارانی فرو نبارد بوی کوی یار را از که خواهیم شنید؟

رنج و شادی

این سخن مرا جز با عاقلان مگوئید، زیرا عامیان بغیر نیشخند کاری نمیتوانند کرد. میخواهم زبان بستایش آن کس گشایم که در پی آتشی است تا خوبستن را پروانه وار در آن بسوزد.

در آرامش شبهای عشق که در آن نهال زندگی نشانده میشود و مشعل حیات دست بدست میگردد، بدیدن ماه خاموش و درخشان هیجانی مرموز روح ترا فرا میگیرد.

۱ - دو کلمه مشک و گلاب را گوته در همه دیوان بتقلید از شعرای ایران بکار میبرد تا رنگ شرقی بغزل خود دهد. اصل فکر این قطعه بکرات در دیوان حافظ دیده میشود:

ای صبا، نکهتی از خاک ره یاریبار بپر اندوه دل و مژده دلدار بیار
 یوفای تو که خاک ره آن یار عزیز بی غباری که پدیدآید از اغیار بیار

یا:

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر زار و بیمار غم، راحت جانی بمن آر
 قلب بیحاصل ما را بزناکسیر مراد: یعنی از خاک در دوست نشانی بمن آر